

نمایی از تاریخ معاصر ایران

دوره صفویان

دوره صفویان نقطه پایانی است بر دوره میانی تاریخ ایران یعنی دوره ای که از آغاز ورود اسلام به ایران آغاز گردید ، و نقطه شروعی برای دوران جدید است .

اساسی ترین تحولاتی که در دوره صفویه رخ داد که آن را از دوره های پیشین متمایز می سازد سه چیز است .

اول : بازگشت اقتدار و هویت یکپارچه ایرانی

دوم : جایگزینی مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور

سوم : مطرح شدن اسلام سیاسی و ایفای نقش سیاسی از سوی عالمان دینی

با توجه به پیدایش این سه پدیده ، عصر صفوی را یک نقطه عطف در تاریخ ایران شمردیم و لذا مرور تاریخی خود را از این زمان آغاز میکنیم :

پیشینه صفویان

صفویان به دلیل انتساب به شیخ صفی الدین اردبیلی (۷۳۵-۶۵۰ ه ق) ، به این نام خوانده می شوند. وی جد اعلای شاهان صفوی ، به دلیل رهبری طریقتی بزرگ از تصوف در قرن هشتم هجری ، که از گیلان تا آناتولی را در برمی گرفت ، شهرت به سزایی داشت و به دلیل آموزشهای زهد گرایانه و معنوی ، توانست حمایت توده های مردم را به دست آورده و محبوبیت بسیاری حتی در میان امیران ، وزیران و شاهان به دست آورد . از جمله خواجه رشیدالدین فضل الله که از وزرای فاضل و صاحب نام دولت ایلخانان بود هدایا و تحفه های فراوانی برای او می فرستاد . هر چند تصوف همواره در سرزمین ایران وجود داشته و فرقه های متعددی از صوفیان را در طول تاریخ می توانیم باز شناسی کنیم ، اما رشد و گسترش آن در قرون میانی تاریخ ایران معلول شرایط سخت اجتماعی- سیاسی این دوره است که به خصوص پس از استیلای مغولان به شکل بسیار گسترده ای مشاهده می شود.

اساسا درون گرایی ، میل به معنویت ، زهد ، گوشه گیری و بی اعتنائی به دنیا که اساس تصوف را تشکیل می دهد ، در شرایط سرخوردگی و ناامیدی از اصلاح اجتماعی رو به گسترش می گذارد . در مقطع زمانی رشد و توسعه فرقه صفویه ، چنین وضعیتی بر جامعه ایران حاکم بود . در این مدت فرقه های متعددی توانستند ظهور و بروز کرده ویا رشد و نمو کنند . اما در این میان صفویه ، با رهبریت شیخ صفی الدین به دلیل اتخاذ روشی مثبت و فعال از رشد و گسترش چشمگیرتری برخوردار شد .

زیرا مریدان شیخ صفی تحت تعالیم او ، به جای آن که تنها در فکر اصلاح معنوی خود باشند ، در اندیشه کاهش آلام و سختی های توده مردم فقیر و ضعیف جامعه بودند . فراوانی هدایا و نذورات و موقوفات خانقاه شیخ ، این امکان را به آنها داده بود تا بتوانند به کمک فقرا و مستمندان بشتابند . این کار علاوه براینکه موجب نفوذ شیخ و مریدانش در میان مردم شده بود ، در حقیقت یک رویکرد جامعه گرایانه و اجتماعی برای این فرقه به شمار می رفت . و این همان عاملی است که بعدها در ورود صفویان به عرصه سیاست و به دست گرفتن قدرت و حکومت ، نقش اساسی ایفا کرد .

شیخ صفی ابتدا در گیلان مرید و شاگرد شیخ زاهد گیلانی بود . شیخ صفی به دلیل ارادت و علاقه ای که به شیخ داشت و سخت کوشی وی در طی مراحل تصوف ، از سوی شیخ زاهد به جانشینی او منصوب شد . شیخ صفی پس از درگذشت استاد به زادگاهش ، اردبیل بازگشت و خانقاه بزرگی تأسیس کرد . مریدان شیخ زاهد به او پیوستند و جمع کثیری از مردم نیز به او روی آوردند .

پس از شیخ شیخ صفی فرزند او شیخ صدرالدین (۷۴۹-۷۳۵ ه ق) جانشین او شد. شیخ صدرالدین خانقاه اردبیل را گسترش داد و با تبلیغات بسیار، بر شمار هواداران خود افزود، علاوه بر این مسجد بزرگی در اردبیل ساخت که بعدها آرامگاه خاندان صفوی گشت. تلاش و کوشش های او سبب شد که عده زیادی از امرای تیموری و قراقویونلو و حکام محلی، مرید او شدند و مبالغ زیادی وجوهات و نذورات و موقوفات به خانقاه اردبیل اهدا کردند. این رویکردها توان خانقاه اردبیل و فرقه صفویه را دوچندان کرد و توانست بر دامنه فعالیت هایش بیفزاید.

پس از شیخ صدرالدین نوبت به خواجه علی، (۸۴۰-۷۹۴ ه ق) رسید.

در زمان وی تبلیغات نیمه مخفی صفوی علنی تر شد و خواجه علی رسولانی به اطراف فرستاد تا نزدیک شدن قیام مذهب شیعه را به مردم اطلاع دهند. زیرا وی اظهار کرده بود که خروج مذهب بر حق اثنی عشری نزدیک است و وی دامنه فعالیت فرقه را بسمت شرق گسترش داد و مبلغانی برای تبلیغ شریعت در میان قبایل ترکمن اعزام داشت.

رهبری خواجه علی باحمله تیمور لنگ همزمان بود. یورش تیمور به ایران و ایجاد ناامنی و کشتار و چپاول های سپاهیان او،

سبب افزایش هواداران صفویه شد.

تیمور که در عین سنگدلی، به علما احترام می گذاشت، اسیران زیادی را که در جنگ با عثمانی به دست آورده بود با خواهش خواجه آزاد کرد، و این امر سبب شد که اسراء به تشیع روی آورده و ناحیه شیعه نشین پهناوری را در کشور عثمانی، ایجاد کنند.

رهبری طریقت پس از خواجه علی، به ابراهیم رسید. دامنه فعالیت و تبلیغات صفویه در این دوره نیز رو به گسترش گذاشت.

پس از ابراهیم، شیخ جنید پدر بزرگ شاه اسماعیل رهبری فرقه را به دست گرفت. شیخ جنید اولین کسی است که در این فرقه لقب سلطان داشت. و همچنین اولین کسی است که فرهنگ جهاد را در میان صفویه مطرح ساخت و از این زمان صفویه رویکرد مسلحانه پیدا کرد. شیخ جنید در جنگی با شروانشاهیان کشته شد و از آن پس مریدان وی به جهاد و شهادت روی آوردند. به دنبال کشته شدن شیخ جنید، شیخ حیدر به رهبری فرقه رسید. در ابتدا شیخ با آق قویونلوها متحد شد و دختر اوزن حسن را به همسری گرفت. او مانند پدرش شیخ جنید به تربیت و آموزش جنگی هواداران خود ادامه داد و آنان را به جنگ با شروانشاهیان ترغیب نمود. در این زمان بود شیخ برای مشخص شدن هوادارانش از سایرین دستور داد کلاه مخصوص قرمز رنگی که از دوازده ترک ساخته شده بود، بر سر بگذارند. نام قزلباش (یعنی سرخ سر) از این زمان بر روی پیروان صفویه گذاشته شد.

به دنبال کشته شدن شیخ حیدر که در جنگ با شروانشاهیان اتفاق افتاد، پسرش شاه اسماعیل رهبری قزلباش ها را بر عهده گرفت و با توجه به اینکه تا این زمان قزلباشان که به حد مناسبی از آمادگی زرمی رسیده و سازمان یافته شده بودند، در صدد به دست گرفتن قدرت برآمد.

البته این کار به آسانی صورت نگرفت. زیرا پس از کشته شدن شیخ حیدر، اسماعیل به همراه خانواده پدری دستگیر و زندانی شد. اما توسط یکی از رهبران آق قویونلوها که هم پیمان صفویه بود از زندان خلاصی یافت و به اردبیل رفت تا مریدانش را در آنجا گرد آورد، اما با تعقیب دشمن ناچار به لاهیجان رفت و در آنجا به زندگی مخفیانه روی آورد. هر چند در این مدت ارتباط خود را با پیروانش در آذربایجان و آناطولی قطع نکرد.

با اضمحلال شروانشاهیان و تضعیف آق قویونلوها، زمینه برای به قدرت رسیدن صفویان فراهم شد. از این رو اسماعیل به اردبیل بازگشت و قزلباشان را که بسیاری از قبایل ترک زبان دیار بکر و شام نیز به آنها پیوسته بودند، از نوسازماندهی نمود و به شروان - که در اختیار آق قویونلوها بود - حمله کرد و این در شرایطی بود که قبایل و نیروهای جنگجوی فراوانی به او پیوسته بودند. وی موفق شد شهر را تصرف کرده و فرمانروای آن را به قتل برساند. این پیروزی زمینه ای شد که شاه اسماعیل با اقتدار و توان مضاعفی بر آذربایجان تسلط یافته و وارد شهر تبریز شود. اسماعیل پس از ورود به تبریز در سال ۹۰۷ ه ق رسماً تأسیس دولت صفوی را اعلام کرد و خود را به عنوان شاه ایران معرفی کرد.

پس از تأسیس دولت صفوی شاه اسماعیل در صدد تحکیم پایه های دولت، سرکوب مدعیان داخلی و مقابله با تجاوزات خارجی بود. اما اولین اقدامی که از سوی وی صورت گرفت اعلام مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی کشور بود. با توجه به اینکه خود فرقه صفویه شیعی مذهب بود، طبیعی است که دولت صفویه چنین رویکردی داشته باشد، اما این اقدام موجب شد که پیروان فراوان مذهب شیعه در ایران که قرن ها زیر سلطه دولت های سنی سرکوب شده و اجازه عمل آزادانه بر طبق مذهب شیعه به آنها

داده نمی شد، از این اقدام بسیار خشنود و مسرور گشته و به شکل بسیار گسترده ای از دولت تازه تأسیس، حمایت و جانبداری کردند. این حمایت گسترده به خصوص با توجه اینکه منطقه آذربایجان و نیز منطقه مرکزی ایران را به شکل گسترده ای در برمی گرفت، شاه اسماعیل را در برابر افزون خواهی عثمانی ها تقویت می کرد. هر چند شاه اسماعیل در جنگ با دولت عثمانی متحمل شکست شد، اما مانع تحقق آرزوی عثمانی ها در گسترش امپراتوری عثمانی به شرق گردید.

اعلام رسمیت مذهب شیعه از یک سو موجب ایجاد دلگرمی و امید در میان مردم شد، زیرا رفتارهای بسیار خشن و قهر آمیز ایلخانان مغول با مردم، زیر عنوان حمایت و دفاع از مذهب تسنن، موجب بدبینی و گریز مردم از این مذهب شده بود و چنانکه پیشتر اشاره شد رویکرد گسترده ای به سمت جریانات صوفیانه شکل گرفت که عمدتاً با مبانی فکری شیعه همراه بود.

از سوی دیگر دولت صفویه پس از این اعلام و به منظور نشان دادن عزم خود در حمایت از مذهب تشیع علما و فقهای شیعه را مورد احترام و حمایت قرار داد و نه فقط آنها را از آزادی عمل برخوردار ساخت، بلکه در مقاطعی، خود اقدام به دعوت از علمای خارج از ایران برای عزیمت و اقامت در ایران کرد. بسیاری از منابع و متون حدیثی، تفسیری و فقهی شیعه در این مقطع زمانی جمع آوری، تدوین، تألیف و بازنویسی شده و از خطر نابودی رهایی یافته است؛ منابع و کتاب هایی که اگر در دوره قبل از صفویه به دست مأموران دولتی می افتاد، سوزانده می شد و از بین می رفت. چنانچه در دوره مغولان بارها و بارها تکرار شده بود.

از شاه تهماسب تا شاه عباس اول

پس از شاه اسماعیل، سلطنت به شاه تهماسب رسید. اما چون تهماسب در دوران طفولیت به سر می برد، سه تن از سران قزلباش به نیابت از او سلطنت کردند. طفولیت شاه تهماسب و طولانی شدن این دوره، موجب بروز شورش هایی در داخل کشور و تعرض هایی از بیرون گردید. اما شاه تهماسب پس از رسیدن به سن بلوغ عهده داری زمام امور کشور، به سرکوب شورش ها و تعرض های خارجی مبادرت کرد و تمام کوشش او تحکیم پایه های حکومت و افزایش اقتدار دولت مرکزی بود و برای تأمین امنیت دولت، پایتخت را از تبریز که در معرض تجاوزات عثمانی بود به قزوین منتقل کرد.

شاه تهماسب سعی داشت با تعصب، استقلال را حفظ کند و به همین دلیل به پیشنهادهای پادشاهان اروپایی مبنی بر حمایت، پاسخ منفی می داد.

پس از شاه تهماسب، اسماعیل دوم به سلطنت رسید، وی که فردی خونریز و قسی القلب بود و از طرفی تحت تأثیر مربی دوران کودکی و نوجوانی خود، تمایل شدید به اهل سنت پیدا کرده بود، از سوی عموم مردم و به خصوص قزلباشان، مورد غضب و نفرت قرار گرفت. وی اقدامات خود را علیه مذهب شیعه تا جایی پیش برد که نزدیک بود نام ائمه (ع) را از روی سکه ها بردارد که با مقاومت برخی از علمای آن دوره و قزلباشان مواجه گردید. اما به هر حال وی تنها یکسال سلطنت کرد و به طرز مرموزی درگذشت، که اغلب مورخان احتمال قتل او را می دهند. اما با توجه به نفرت عمومی نسبت به او موضوع قتل وی پی گیری نشده است. به دنبال مرگ اسماعیل دوم، محمد خدابنده به سلطنت رسید، اما دوران او نیز با هرج و مرج و ناآرامی توأم بود، علاوه بر اینکه دشمنان شرقی و غربی یعنی ازبک ها و عثمانی ها نیز فرصت را غنیمت شمرده و تعرضات و تجاوزات جدی به قلمرو دولت صفوی داشتند.

عصر سلطنت شاه عباس اول :

ضعف سلطان محمد خدابنده در کنترل اوضاع و ایجاد ثبات و امنیت، عده ای از سران قزلباش را بر آن داشت تا گرد عباس میرزا، که در آن زمان حاکم هرات بود جمع شده و وی را برای پادشاهی انتخاب کنند. عباس میرزا یعنی شاه عباس اول در سال ۹۹۶ خود را به عنوان پادشاه صفوی معرفی کرد و علیرغم واکنش های سلطان محمد توانست بر اوضاع مسلط شده و موقیعت خود را تثبیت کند.

دوران سلطنت شاه عباس اول، دوران اوج اقتدار و ثبات دولت صفوی و ایران است. وی توانست با سیاستی مدبرانه، شورش های داخلی را از بین ببرد و با ایجاد یکپارچگی در کشور و تحکیم پایه های دولت مرکزی، به مقابله با دشمنان خارجی بپردازد. وی ابتدا با عثمانی ها صلح کرد و حتی بخش هایی از ایران را تا لرستان، در اختیار آنها گذاشت. اما پس از آنکه بر ازبک ها فائق

آمد و آنها را از خراسان و هرات بیرون رانده و مرزهای شرقی را امن کرد، به جنگ با عثمانی ها پرداخت و نه فقط سرزمین های از دست رفته را باز پس گرفت، بلکه بغداد را هم تصرف کرد.

دشمن خارجی دیگر پرتغالی ها بودند که هرمز و قشم را تصرف کرده و درصدد تعدی به سواحل خلیج فارس هم بودند، شاه عباس با تدابیر نظامی و سیاسی توانست، پرتغالی ها را نیز شکست داده و ثبات و امنیت را در مرزهای جنوبی تحکیم بخشد.

ایران در زمان شاه عباس اول به اوج اقتدار و عظمت خود پس از ده قرن رسید و مرزهای آن از دریای سیاه و گرجستان و بین النهرین تا بلخ و قندهار را در برمی گرفت از یک سو با چین و هند هم مرز بود و از سوی دیگر با اروپا و روسیه. این واقعه برای ایرانیان حادثه ای غرور آفرین بود. زیرا پس از قرن ها تجزیه و دست به دست شدن خاک ایران بین مدعیان محلی و تجاوزگران خارجی، کشور را در اوج عظمت و یکپارچگی می دیدند. از این رو شاه عباس علی رغم نقاط منفی و اشتباهاتی که داشت مورد توجه و عنایت مردمی بود، علاوه بر اینکه توجه و اهتمام او به مراسم مذهبی شیعیان از جمله برگزاری باشکوه ایام محرم و مراسم سوگواری حضرت سیدالشهدا (ع)، عزیمت به مشهد مقدس برای زیارت حرم مطهر ثامن الحجج (ع) با پای پیاده و امثال آن، علاقه توده ای مردم را برای وی رقم می زد.

نمود دیگر شکوه و اقتدار ایران در دوره شاه عباس، شکوفایی صنعت خصوصا صنعت قالی بافی، چینی سازی، ابریشم بافی، سفالگری، رونق معماری، کشاورزی و تجارت و آموزش بود.

اما با مرگ شاه عباس این اقتدار و شکوه کم کم افول کرد و دولت و کشوری قدرتمندی که او ساخت تدریجا ضعیف و ضعیف تر شد و هر بار بخشی از خاک کشور طعمه بیگانگان گردید و متاسفانه این روند تا پایان حاکمیت پهلوی نیز ادامه یافت و کشور به موقعیت و وسعت کنونی رسید.

صفویه پس از شاه عباس اول:

دولت و کشور مقتدری که شاه عباس ایجاد کرد هر چند مایه مباهات ایرانیان آن زمان بود و عزت و افتخاری را به دنبال آورده بود اما در عین حال، زمینه فساد بنیان کنی را در درون دولت مردان صفوی فراهم آورده بود.

ایجاد امپراتوری ها و کشورهای قدرتمند و پهناور احساس قدرت و امنیت را دنبال می آورد و این احساس جامعه را به سمت رفاه طلبی و خوش گذرانی می کشاند. دوران سلطنت شاه عباس اول برای صفویان چنین شرایطی بود، خصوصا آنکه شاه اموال و مستغلات بیشتری را بعنوان اموال سلطنتی تصاحب نمود. که به طور طبیعی مورد بهره برداری شاهزادگان و امرا و اطرافیان دربار قرار می گرفت. به هر حال چنین شرایطی از صفوی ها که در حدود صد سال پیش به زهد و بی اعتنایی به دنیا و مشی درویشی و صوفیانه شهره بودند مردانی رفاه طلب و خوش گذران ساخت که آثار عینی آن در سلاطین پس از شاه عباس اول نمودار گردید.

پس از شاه عباس اول نوبت به شاه صفی رسید. وی فردی تندخو و خونریز بود و بیشتر دوره سلطنتش به ظلم بر مردم گذشت. وی ظلم و ستم را به نزدیکان خود نیز تعمیم داد تا جایی که بسیاری از امرا و بستگان خود از جمله دو عموی خود و حتی همسر و دختر خود را نیز کشت. در دوره سلطنت شاه صفی قندهار به تصرف دولت هند در آمد و بغداد از سوی عثمانی ها اشغال شد.

عاقبت وی پس از ۱۳ سال سلطنت در اثر زیاده روی در مصرف مشروبات الکلی و تریاک در گذشت و شاه عباس جای او نشست. وی در دوره بیست و پنج ساله سلطنت توانست تا حدودی اوضاع نابسامان کشور را که پس از مرگ عباس اول و در دوره شاه صفی به وجود آمده بود، اصلاح کند و قندهار را باز پس گیرد و ثباتی در کشور ایجاد کند که در سایه آن بار دیگر عمران و آبادانی کشور مورد توجه قرار گیرد. آثار علمی، معماری و ادبی متعددی مربوط به این دوره بر جا مانده است. اما فساد اجتماعی گسترش یافته و بر پای میگذرد و مراکز فحشاء رو به فزونی گذاشت. نمود فسادهای اجتماعی در حدی بود که علماء و متدینین را سخت آزرده خاطر ساخته و شاه ناچار گردید فرمان ممنوعیت صادر کند. اما فرمان ممنوعیت شرابخوری در جریان فتح قندهار توسط خود شاه شکسته شد و در مراسم جشنی که به همین منظور ترتیب داده شده بود، به شکلی افراطی به مشروب خواری در ملاء عام پرداخت. شاه عباس دوم آخر الامر نیز بر اثر زیاده روی در مصرف مشروبات الکلی در گذشت.

پس از مرگ شاه عباس دوم، شاه سلیمان به تخت سلطنت نشست. و پس از وی، شاه سلطان حسین به سلطنت رسید سلیمان و حسین به مانند سایر شاهزادگان دوره های آخر صفویه، در حرمسرا بزرگ شده و تربیت یافته بودند. سیاست محدود کردن

شاهزادگان و وابستگان به خاندان سلطنتی، از زمان شاه عباس اول دنبال شد. نتیجه این سیاست آن بود که شاهان چهارگانه پس از شاه عباس اول، از امور مربوط به کشور داری، بی بهره بودند. علاوه بر اینکه از نظر اراده نیز ضعیف بودند.

این روحیه و شرایط در خصوص شاه سلیمان و شاه حسین بیش از دیگران نمود داشت. علاوه بر اینکه فساد دامنگیر دولت و کشور، به شکلی آشکارتر در مورد این دو وجود داشت. چنانچه در تواریخ گزارش داده شده است، میل به خوشگذرانی و مشروبخواری و برپایی مجالس عیش و نوش در این دو بیش از علاقه به امور سیاسی و لشگری بود.

دوران شاه سلیمان با آرامش و ثبات نسبی گذشت. اما اوج انحطاط دولت صفوی، در زمان شاه سلطان حسین است که بالاخره به سقوط سلسله صفوی به دست افغانها منتهی شد. علاوه بر بی کفایتی شاه و عدم علاقه او در رسیدگی به امور کشور و علاوه بر فساد و تباهی گسترده در دولت، ضعف و پراکندگی در قزلباشان نیز مزید بر علت شد تا شرایط برای سقوط صفویه و فتح اصفهان به دست افغانها، فراهم گردد. از زمان شاه عباس اول به بعد، تلاش مستمری صورت گرفت تا از قدرت قزلباش ها و دخالت آنها در امور سیاسی کشور کاسته شود. زیرا شاهان از اقتدار قزلباش ها در هراس بوده و نگران بودند که مانع از استمرار حاکمیت آنها شوند. از این رو قزلباش ها که در دهه های اولیه حکومت صفویان نقش محوری در قدرت حاکمیت داشتند، به حاشیه رانده شده و علاوه بر ناتوانی و ضعف، گرفتار پراکندگی و چنددستگی نیز شدند. در چنین شرایطی افغانها با استفاده از ضعف دولت مرکزی به فرماندهی میرویس بر قندهار تسلط یافته و اعلام استقلال کردند.

پس از مرگ میرویس پسرش محمود جانشین او شد. محمود با آگاهی از ضعف و تشتت دولت مرکزی، سپاه خود را آرایش داده، به کرمان حمله کرد و آنجا را تصرف نمود. پس از آن راهی اصفهان شده و در گلون آباد نبردی بین سپاه صفوی و سپاه محمود درگرفت که به شکست قزلباش ها منتهی شد و در نتیجه اصفهان به محاصره افغانها درآمد. طولانی شدن محاصره و کمبود مواد غذایی موجب مرگ گسترده مردم از گرسنگی شد و در نتیجه شاه حسین ناچار شد شهر را تسلیم محمود کرده و به این ترتیب در محرم سال ۱۱۳۵ ه ق با سقوط اصفهان طومار سلسله صفویه درهم پیچیده شد.

ایران پس از صفویه

با سقوط دولت صفویه، محمود افغان بر اصفهان مسلط شد و زمام امور را در دست گرفت. وی سعی کرد با به خدمت گرفتن صاحب منصبان دولت صفوی، هم اعتماد عمومی را به سمت خود جلب کند و هم بر اوضاع مسلط شده و بر اقتدار خود بیفزاید اما بیشتر شهرهای ایران در برابر هجوم افغانها پایداری کردند و نبردهای سختی میان سپاه افغان با مردم شهرهای مختلف در گرفت.

محمود افغان در سالهای آخر دچار جنون شد در نتیجه گروهی از فرماندهان سپاهش به رهبری اشرف وی را کشتند و اشرف را به جای او نشانند. اما آشفتگی ها و تمردهای داخلی کماکان ادامه یافت و در این مدت روسها و عثمانیها نیز از فرصت استفاده کرده و به شهرهای مختلف ایران یورش آوردند.

در این وضعیت آشفته تهماسب دوم پسر شاه حسین که از محاصره اصفهان توانسته بود جان سالم به در ببرد، کوشش کرد با جمع آوری باقیمانده سپاه صفوی، لشکری آماده کند و به مشهد حمله کند. نادر افشار که از قبیله افشار یکی از هفت قبیله بزرگ حامی صفویان بود، به همراه این سپاه به سمت مشهد حرکت کرد و از همین جا وی با نشان دادن برخی قابلیت های شخصی توانست خود را در عرصه سیاسی ایران مطرح کند.

نادر در جریان این جنگ توانست ابتدا مشهد و سپس سراسر خراسان را تصرف کند و در نتیجه نزد تهماسب دوم از موقعیت ممتازی برخوردار گردد. پس از تصرف خراسان، نادر به همراه سپاهش برای باز پس گیری اصفهان به سمت این شهر حرکت کرد و طی دو جنگ که یکی در کنار (مهماندوست)، (رودخانه کوچکی در دامغان) و دیگری در (مورچه خورت)، (نزدیک اصفهان) با سپاه افغانها داشت، توانست آنها را شکست داده، اصفهان را تصرف کند و افغانها را از ایران بیرون راند. هر چند نادر ابتدا وفاداری خود را به تهماسب دوم به عنوان شاه صفوی، ابراز داشت اما موقعیت و شهرتی که در جریان جنگ ها به دست آورده بود، او را نسبت به در اختیار گرفتن قدرت و حکومت ترغیب می کرد. از این رو شکست تهماسب دوم را در جنگ با عثمانی ها، بهانه قرار داد و او را بدلیل بی کفایتی عزل کرد و یکی از بازماندگان صفوی را بعنوان شاه عباس سوم که خردسال بود به سلطنت رساند و خود زمام امور را در دست گرفت. اما به فاصله کوتاهی شورائی، از سران قبایل، فرماندهی لشکری و روحانیون در دشت مغان، تشکیل

داد تا نسبت به سرنوشت سلطنت تصمیم گیری شود آخر الامر شورا خود وی را به سلطنت برگزید و به این ترتیب سلسله افشاریه جانشین صفویه گردید.

نادر شاه پس از به قدرت رسیدن ، در صدد برآمد بیگانگانی که با استفاده از شرایط نابسامان داخلی ، بخش هائی از کشور را اشغال کرده بودند ، بیرون براند. لذا روسها و عثمانی ها را به پشت مرزهای زمان صفویان عقب راند و پس از آن به هند لشکر کشید و در جنگ معروف به کرنال ، نزدیک دهلی شکست سختی به سپاه هند داد و غنائم فراوانی را با خود به ایران آورد که میزان آن را سیصد و پنجاه میلیون تومان تخمین می زنند که در آن زمان رقم بسیار خیره کننده ای بوده است ، تا جائی که به دستور نادر مردم تا سه سال از پرداخت مالیات معاف شدند.

در زمان نادر ، قلمرو ایران بسیار گسترده شد. از غرب به بغداد ، از شرق به کشمیر ، از شمال به دریاچه خوارزم و تفلیس و از جنوب به دریای عمان منتهی می گردید.

اما پیروزی های پی در پی و غرور قدرت او را به پادشاه مستبد و خونریزی تبدیل کرد که حتی اطرافیان او نیز در امان نبودند . از جمله آنکه پسرش رضا قلی میرزا را از بیم توطئه علیه او ، کور کرد. اینگونه اقدامات موقعیت و محبوبیت او را در بین خاندان افشار و سایر نزدیکان ، در باریان و دولت مردان به شدت کاهش داد .

اقدام دیگری که سبب از بین رفتن نفوذ و موقعیت نادر شد ، از رسمیت انداختن مذهب شیعه بود. وی در جریان انعقاد پیمان صلح با عثمانی ها ، اقدام به این کار کرد تا به گمان خود زمینه اختلافات مذهبی بین ایران و عثمانی را که بارها با یکدیگر جنگیده بودند ، از بین ببرد. اما این اقدام سبب شد که نه فقط بزرگان و روحانیون و سران قبایل را به خشم آورد ، بلکه توده مردم را نیز خشمگین ساخت و پایه های حکومت وی را بشدت سست کرد تا اینکه در سال ۱۱۶۰ ه ق توسط گروهی از فرماندهانش به قتل رسید.

ایران پس از نادر

بعد از قتل نادر ، علی قلی میرزا (برادر زاده نادر) به سلطنت رسید و خود را عادل شاه نامید تا با توجه به ذهنیتی که مردم از بی عدالتی ها و خونریزیهای نادر در ذهن داشتند ، برای خود محبوبیت و موقعیت کسب کند . علی قلی میرزا ، پس از به قدرت رسیدن دستور قتل عام فرزندان و زنان حرم نادر را صادر کرد و فقط شاهرخ میرزا را که فرزند رضا قلی میرزا بود ، زنده گذاشت. اقدام دیگری که علی قلی میرزا برای جلب قلوب مردم کرد ، بخشش مالیاتها بود اما حکومت او چندان پایدار نماند و توسط برادرش خلع شد . از این پس آشفتگی و جنگ قدرت سراسر کشور را در بر گرفت . هر چند شاهرخ میرزا توانست بر مشهد که پایتخت نادر بود ، مسلط شود و حکومت خراسان را در دست داشته باشد ، اما در بقیه کشور مدعیان حکومت ، هر یک بخشی از کشور را در اختیار گرفته بودند. از جمله آنکه در آذربایجان ، آزادخان افغان حکومت می کرد، در مازندران محمد حسن خان قاجار و در اصفهان ابوالفتح خان بختیاری . در این بین کریم خان زند با مردان جنگجوی قبیله خود که یکی از قبایل لرستان بود ، به شهر همدان حمله کرد ایل بختیاری به دلیل نارضایتی از ابوالفتح خان ، از کریم خان تقاضای کمک کرد و کریم خان به همراه افراد قبیله خود و جنگجویان ایل بختیاری به اصفهان حمله کرد و این شهر را تصرف نمود.

تاسیس سلسله زندیه

پس از تصرف اصفهان به دست کریم خان ، ابتدا بین کریم خان ، علی مردان خان و ابوالفتح خان پیمان اتحادی بسته شد که طی آن قرار شد یکی از افراد خاندان صفوی با عنوان شاه اسماعیل سوم به سلطنت برگزیده شود و امور کشوری به علی مردان خان ، امور لشکری به کریم خان و حکومت اصفهان به ابوالفتح خان واگذار شود . اما وجود کینه هائی که بین این سه نفر وجود داشت ، این اتحاد را به سرعت از هم گسست ، دخالت علی مردان خان در امور لشکری ، موجب نارضایتی کریم خان شد و در نتیجه کریم خان برای بار دوم به اصفهان حمله کرد و شکست سختی به علی مرادخان داد. از این پس از سال ۱۱۶۵ کریم خان زمام قدرت را در دست گرفت و به سلطنت رسید، هر چند هیچ گاه از عنوان شاه استفاده نکرد و همواره خود را وکیل یا وکیل الرعایا می خواند.

کریم خان پس از به قدرت رسیدن ، درصدد سرکوب سایر مدعیان حکموت برآمد. از این رو ابتدا به سرکوب (آزادخان افغان) مبادرت کرد وی را در جنگی که در خشت (نزدیک کازرون) در گرفت به سختی شکست داد ، پس از آن به جنگ با محمد حسن قاجار که تا آن زمان توانسته بود ، بخشهای وسیعی از شمال کشور را به تصرف در آورد ، روی آورد و آخر الامر با قتل محمد حسن

قاجار در سال ۱۱۷۲ جنگ به نفع کریم خان به پایان رسید و فرزند محمد حسن یعنی آقا محمد خان به عنوان گروگان در اختیار کریم خان قرار گرفت. اما کریم خان در صدد جنگ با شاهرخ میرزا که بر خراسان سلطه داشت و از طرفی با ازبک ها و افغانها درگیر جنگ بود، بر نیامد. از این رو شاهرخ توانست، حکومت افشاریه را بر خراسان تا زمان روی کار آمدن قاجارها ادامه دهد. کریم خان پس از سلطه بر بخشهای وسیعی از کشور و سرکوب برخی شورشهای داخلی، به شیراز رفت و آنجا را پایتخت خود قرار داد و تا پایان عمر از آن شهر بر کشور حکومت کرد. وی در سال ۱۱۹۳ ه ق در گذشت.

پس از مرگ کریم خان بار دیگر جنگ قدرت سراسر کشور را دربر گرفت و مدعیان حکومت به رقابت و نبرد با یکدیگر پرداختند. با توجه به اینکه کریم خان زند برای خود جانشین تعیین نکرده بود، رقابت بین اعضای خاندان زند بالا گرفت یکی از مدعیان (زکی خان) بود که گروهی از اعضای خاندان زند را کور کرد یا کشت و حکومت را در دست گرفت، اما صادق خان برادر کریم خان، با او به مبارزه پرداخت و وی را کشت و ابوالفتح خان را به سلطنت رساند، اما بی لیاقتی ابوالفتح خان سبب شد که صادق خان او را کنار بزند و خود قدرت را به دست گیرد. وی پس از آن به نبرد با علیمردان خان زند که یکی از مدعیان قدرتمند حکومت بود، روی آورد. اما شکست خورد و توسط علیمردان خان دستگیر و نابینا شد. پس از آن علیمردان خان به شیراز تسلط یافت و تا پایان عمر حکومت کرد، اما همواره از سوی رقیب قدرتمند شمالی مورد تهدید قرار داشت. این رقیب قدرتمند شمالی کسی جز آقا محمد خان قاجار نیست که پس از مرگ کریم خان از شیراز گریخته و به استر آباد رفته بود و توانسته بود از میان قبیله خود، نیروهای جنگجویی فراهم آورده و به قلمرو زندیه یورش ببرد. آقا محمد خان پس از مرگ علیمردان هم به حملات خود ادامه داد، اما موفق به فتح شیراز نشد تا اینکه در زمان لطفعلی خان، با خیانت ابراهیم کلانتر که نایب لطفعلی خان در شیراز بود، دروازه شیراز را روی آقا محمد خان گشوده شد. لطفعلی خان که در آن زمان براس سرکوب شورشهای دشتستان، در آن منطقه به سر می برد، به کرمان گریخت، سپاهیان قاجار به قصد تسلیم شدن خان زند، به کرمان یورش بردند و قتل عام وسیعی راه انداختند، لطفعلی خان به بم گریخت. حاکم بم تصمیم گرفت برای جلوگیری از قتل عام مردم توسط قاجارها لطفعلی خان را دستگیر کرده و تحویل دهد. آقا محمد خان پس از دستگیری او را به طرز وحشیانه ای کور کرد و سپس در سال ۱۲۰۹ ه ق در تهران به قتل رساند و به این ترتیب دوره حکومت زندیان پایان یافت و نوبت به قاجارها رسید.

دوران سلطنت قاجارها

آقا محمد خان پس از شکست لطفعلی خان و تصرف قلمرو زندیان، خود را قدرت اول ایران می دانست و از اینرو درصدد سرکوب سایر مدعیان حکومت بر آمد. وی با این منظور به قفقاز لشکرکشی کرد، زیرا ایالات شروان و گرجستان که تا زمان زندانیان تحت قلمرو حکومت ایران بودند، در زمان زندیان، از آشفتگی داخلی استفاده کرده، ادعای استقلال کردند و امپراتور روسیه هم از آنها حمایت می کرد.

آقا محمد خان به قصد تصرف و انقیاد دوباره این ایالات، به قفقاز لشکر کشی کرد. ابتدا به آذربایجان حمله کرد و شهر شوشی را به محاصره خود درآورد. اما با مقاومت روبرو شد. لذا عازم تفلیس شد و با یک حمله غافلگیر کننده توانست وارد شهر شود و آنجا را به تصرف در آورد و به غارت و قتل عام گسترده مردم بپردازد. وی پس از مراجعت از قفقاز وارد تهران شد و در سال ۱۲۱۰ ه ق رسماً تاجگذاری کرد، و به تخت سلطنت نشست. اما سال بعد ۱۲۱۱ در حمله مجددی که به قفقاز داشت در شهر شوشی به قتل رسید.

پس از قتل آقا محمد خان برسر جانشینی او اختلافات درگرفت اما در این میان فتحعلی خان که در شیراز به سر می برد، به همراه ابراهیم خان کلانتر به سزعت به سمت تهران حرکت کرد و در سال ۱۲۱۲ بر تخت سلطنت جلوس کرد. وی پس از تاجگذاری به سرکوب مدعیان پرداخت و در این راه موفق شد هر چند این موفقیت به آسانی به دست نیامد و چندین سال آشوب و شورش داخلی در جای جای کشور رخ داد. سرکوب یکایک مدعیان حکومت که دامنه وسیعی از برادران فتحعلی شاه تا صادق خان شقاقی فرمانده سپاه آقا محمد خان و از محمد خان زند از بازماندگان زند تا نادر فرزند شاهرخ و نوه نادر شاه را دربرمی گرفت، موجب هرج و مرج و آشفتگی چندین ساله در کشور و نابسامانی وضعیت زندگی و معیشت مردم و اقتصاد کشور گردید. دوران سلطنت طولانی و سی و هفت ساله فتحعلی شاه مصادف است با اوج رقابت های استعماری اروپائیان در سراسر جهان که در نتیجه ایران نیز از چشم طمع استعمارگران در امان نبود. اما طمع همسایه شمالی ایران یعنی روسیه به خاک این سرزمین، از یک سو مانع

تسلط کامل اروپائی ها بر ایران و تبدیل کشور به مستعمره می گردید و از سوی دیگر رقابت فشرده تری را بین روسیه و سایر دولت های اروپائی خصوصا انگلیس و فرانسه موجب می شد . لذا از این دوره به بعد جنگ ها ، عهدنامه ها ، نفوذهای و تصرف های سرزمینی متعددی در تاریخ ایران ثبت شده است که هر یک موجب ضعف و ناتوانی و محدود شدن قلمرو سرزمینی ایران و غارت چپاول منافع ملی گردید .

فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ از دنیا رفت اما یک سال قبل از آن یعنی ۱۲۴۹ ، ولیعهد او ، عباس میرزا درگذشته بود و شاه به دلیل علاقه ای که به عباس میرزا داشت ، فرزند او محمد میرزا را به ولیعهدی برگزید . لذا پس از مرگ فتحعلی شاه ، محمد میرزا به پادشاهی رسید . اما مانند بسیاری از شاهان قبل از خود برای رسیدن به سلطنت ابتدا می بایست مدعیان و مخالفان را از سر راه بردارد . از جمله مخالفان محمد شاه علی خان ظل السلطان دهمین فرزند پسر فتحعلی شاه و حاکم تهران بود . وی با حمایت چند تن از برادران خود ، با عنوان علی شاه ، سلطنت خود را در تهران و قبل از آنکه محمد شاه از تبریز به تهران بیاید اعلام کرد . وی سپاهی تدارک دید و برای جنگ با محمد شاه آماده شد ، اما در نزدیکی قزوین از محمد شکست خورد و پس از سه ماه سلطنت ، تسلیم شد . مدعیان دیگر حکومت ، دو فرزند دیگر فتحعلی شاه بودند که یکی به نام « شجاع السلطنه » در اصفهان و دیگری به نام « حسنعلی میرزا فرمانفرما » در فارس علیه محمد شاه قیام کردند . حسنعلی میرزا تا جایی پیش رفت که برای خود ولیعهد تعیین کرد و به نام خود سکه زد . اما محمد شاه توسط معتمدالدوله هر دو را سرکوب کرد . از دیگر مدعیان حکومت ، دو تن از برادران محمد شاه به نامهای جهانگیر میرزا و خسرو میرزا بودند که توسط سربازان شاه در اردبیل دستگیر شده و هر دو به دستور شاه کور شدند . علاوه بر اینها برخی از خوانین و رؤسای ایلات و عشایر نیز سلطنت محمد را برناتاقند و شورش هایی را علیه وی به راه انداختند اما به هر حال توسط سپاه محمد شاه سرکوب شدند . میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی در سرکوب شورشها و مدعیان سلطنت کمک شایانی به محمد شاه کرد .

قائم مقام فراهانی که شاه او را به عنوان صدر اعظم برگزیده بود در سر و سامان دادن به کشور و رونق بخشیدن به امور تلاش گسترده ای داشت . خصوصا آنکه پس از دو جنگ ویرانگر و فلج کننده ای که در زمان فتحعلی شاه با روسیه رخ داده بود ، وضعیت اقتصادی بسیار وخیم بود و پرداخت غرامتهای جنگ به روسیه هم بر وخامت اوضاع افزوده بود . علاوه بر این قائم مقام بعضی از دولتمردان فاسد و وابسته به بیگانگان را از کار برکنار کرد که از جمله آنان میرزا ابوالحسن خان ایلچی از پست وزارت خارجه است که از او به عنوان اولین فراماسون ایرانی یاد می شود . وی وابسته به قشرهای فراماسونی انگلیس بود از این رو انگلیس از این تصمیم قائم مقام ناخشنود بود و وی را سد راه سیاست های خود می دانست . آخرالامر با دسیسه های دولت انگلیس و سایر درباریان و دولتمردان وابسته به انگلیس که قائم مقام آنها را محدود کرده بود ، شاه ، قائم مقام را عزل کرده و سپس دستور قتل او را صادر کرد و به جای وی حاجی میرزا آقاسی را که نزد شاه موقعیتی معنوی و روحانی داشت به صدارت برگزید .

نیم قرن سلطنت ناصرالدین شاه

محمد شاه پس از ۱۴ سال سلطنت در سال ۱۲۶۴ ه ق درگذشت و فرزندش ناصرالدین میرزا به سلطنت رسید . دوران طولانی سلطنت ناصرالدین شاه که نیم قرن به درازا کشید نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران است . زیرا از یک سو طولانی شدن دوران سلطنت حاکی از ثبات حکومت قاجار و عدم وجود مدعیان جدی حکومت و از سوی دیگر ، سرآغاز تحولات و تغییرات عمده سیاسی - اجتماعی و فرهنگی در کشور می باشد . ناصرالدین شاه که در سن ۱۶ سالگی به کمک میرزا تقی خان فراهانی (امیر کبیر) توانست بر تخت سلطنت نشسته و موقعیت خود را تثبیت نماید ، وی را به صدر اعظمی خود برگزید . امیر کبیر که زیر نظر قائم مقام فراهانی آموزش دیده و تربیت شده بود ، پس از تصدی پست صدارت عظمی ، برنامه گستردهای را برای سروسامان دادن به وضعیت آشفته و عمران ، آبادانی و پیشرفت کشور آغاز کرد. هر چند که دوران صدارت وی بسیار کوتاه بود و فقط مدت چهار سال دوام یافت (۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ ه ق) اما مجموعه اقدامات او تأثیراتی بر ساختار جامعه ایران بر جای گذاشت که عصر او را

نقطه آغاز دوران رشد و توسعه ایران به شمار می آورند ، هرچند اقدامات محدودی قبل از او در جهت توسعه و مدرنیسم صورت گرفته بود ، اما دامنه تاثیر اقدامات امیر کبیر در حدی است که علیرغم عزل او و حرکت های قهقرائی جانشین وی یعنی آقاخان نوری ، هر چند دوران رشد و توسعه طولانی تر و حرکت بسیار کندتر شد ، اما امکان برگشت به وضعیت کاملاً سنتی قبل از امیر کبیر فراهم نگردید . در عین حال طولانی شدن دوران رشد و توسعه بر بروز ناهنجاری ها و رویارویی ها قهر آمیز و توسعه دامنه نا آرامی های سیاسی ، اثر گذاشت و راه رسیدن به توسعه پایدار را برای ایران دشوار و دشوارتر ساخت که تا امروز نیز ایران موفق به دستیابی به آن (توسعه پایدار) نشده است.

از دیگر ویژگی های سلطنت ناصرالدین شاه ، شکل گیری و رقابت جریانات فرهنگی و ایدئولوژیک و نیز ظهور شخصیت های انقلابی و اصلاح طلب صاحب نامی چون سید جمال اسد آبادی ، میرزا حسن شیرازی و دیگر چهره های سرشناس دوران مشروطیت است. همچنین وقوع نهضت تنباکو و فراهم شدن مقدمات انقلاب مشروطیت از دیگر فرازهای حساس این دوره به شمار می رود. علاوه بر این تشدید رقابت های روسیه و انگلیس بر سر ایران و تحمیل شرایط استعماری را از دیگر ویژگی های این دوره می توان نام برد.

هر چند در دوران طولانی سلطنت ناصرالدین شاه ، زمینه بیداری ایرانیان و بستر سازی نهضت های فراگیر سیاسی فراهم شده ، اما آنچه که از سلطنت وی برای ایران به جای ماند چیزی جز اضمحلال میهن نبود. در این دوره ، افغانستان ، بخشهایی از سیستان و بلوچستان ، سرخس و نواحی اطراف رود جیحون به طور قطعی از ایران جدا شدند ، امتیازات گسترده ای در همه زمینه ها به بیگانگان خصوصاً روسیه و انگلیس داده شد. مقادیر فراوانی از ثروت ملی در جریان سه سفر پر خرج شاه به فرنگ ، صرف عیاشی ها و خوش گذرانی شاه گردید که در برابر آن امتیازات فراوانی در اختیار کشورهای غربی قرار داده شد.

از مظفرالدین شاه تا رضاخان

ناصرالدین شاه درحالی که خود را برای جشن های پنجاهمین سال سلطنت آماده میکرد درحرم حضرت عبدالعظیم در سال ۱۳۱۴ توسط میرزا رضا کرمانی به قتل رسید و مظفرالدین میرزا در حالی که حدود ۴۵ سال در حال ولایتعهدی به سر برده بود ، به جای او نشست.

دوران سلطنت مظفرالدین شاه مصادف است با شکل گیری انقلاب مشروطه و از این رو نا آرامی و بی ثباتی ، به شکلی گسترده ، بر کشور حاکم گردید و شاه قادر به مهار آن و تثبیت موقعیت و حکومت خود نگردید و دست آخر در حالی که فقط ۱۰ روز از تاسیس دارالشوری سپری شده بود (یعنی ۲۴ ذی القعدة ۱۳۲۴) ، شاه که دوران سلطنتش را هم با بیماری گذرانیده بود ، درگذشت و فرزندش محمد علی میرزا به سلطنت رسید.

محمد علی شاه هر چند در آغاز سلطنت پشتیبانی خود را از مشروطیت اعلام داشت اما با آن به شدت مخالف بود. مخافت او با مشروطیت تا آنجا پیش رفت که با کمک قزاق به فرماندهی لیاخوف روسی ، مجلس را به توپ بست ، عده ای از مشروطه خواهان و آزادی خواهان را کشت و عده ای را دستگیر نمود و دوره ای از استبداد که از آن به «استبداد صغیر» یاد می شود ، بر کشور حاکم گردید . اما در سال ۱۳۲۷ با اوج گیری مبارزات مشروطه خواهان ، و تسلط آنان بر تهران ، محمد علی شاه از سوی شورائی از مشروطه خواهان ، از سلطنت عزل و فرزند ۱۲ ساله اش به نام احمد میرزا به سلطنت برگزیده شد و محمد علی شاه با وضعی مقررری سالیانه ، به روسیه تبعید شد.

با توجه به اینکه احمد میرزا برای عهده داری امور مملکتی ، هنوز به سن قانونی نرسیده بود ، نیابت سلطنت به عضد الملک ، رئیس ایل قاجار و سپس ناصر الملک رسید و محمد ولی خان تنکابنی به عنوان نخست وزیر برگزیده شد.

دوران سلطنت احمد شاه ، ایران و جهان آکنده از تحولات و حوادثی است که بر روی آینده سیاسی - فرهنگی ایران تاثیر گذارده بوده است . از مهمترین این حوادث ، وقوع جنگ جهانی اول است که با دخالت گسترده انگلیس و روسیه در ایران همراه است. تجاوز انگلیس به جنوب کشور با مقاومت دلیرانه تنگستانی ها و دشتستانی ها مواجه گردید ، اما روسیه یک سال قبل از پایان جنگ جهانی

، به دنبال وقوع انقلاب اکتبر ، نیروهای خود را از شمال ایران بیرون کشید و در نتیجه شرایط برای بیکه تازی انگلیسی ها در عرصه نظامی - سیاسی ایران فراهم شد.

انگلستان در این سالها ، آنچنان خود را بیکه تاز عرصه سیاست ایران می دید که درصدد تحقق آرزوی دیرینه خود یعنی تسلط کامل استعماری بر ایران بر آمد و قرارداد معروف ۱۹۱۹ که ایران را رسماً تحت الحمايه انگلیس می کرد ، منعقد نمود. این قرار داد که بین وثوق الدوله نخست وزیر وقت و کاکس وزیر مختار انگلیس در ایران منعقد شد ، هر چند با واکنش بسیار تند مخالفان مواجه شد و شورش ها و قیام هایی از جمله قیام خیابانی را در تبریز به دنبال داشت و نهایتاً به تأیید مجلس شورای ملی نرسید ، اما حاکی از نیات و سیاست های راهبردی انگلیس در مورد ایران است .

از دیگر حوادث این دوره (چنان که اشاره شد) ، وقوع انقلاب اکتبر در روسیه است که از یک سو موازنه های سیاسی - نظامی ایران را به نفع انگلیس تغییر داد و از سوی دیگر با توجه به شعار دفاع از حقوق توده ها از سوی انقلابیون روسیه ، انقلاب و ایدئولوژی سوسیالیستی آن تاثیرات فراوانی در حرکت های مبارزه جویی ایران از جمله نهضت جنگل و نهضت خیابانی گذاشت و ایجاد گرایش های سوسیالیستی را در عرصه فرهنگی - ایدئولوژیک ایران ، باعث گشت.

مقدمات تغییر سلطنت

در طول دوران استعمار ، انگلیس در صدد تحمیل سلطه استعماری خود بر ایران بود تا به این ترتیب مستعمرات خود را در غرب و شرق مرزهای ایران یعنی عراق و هند به یکدیگر متصل سازد . اما نفوذ روسیه مانع از تحقق این هدف می شد ، چرا که روسیه هم همواره در صدد سلطه بر ایران برای دستیابی به آبهای گرم جنوب بوده است . تلاقی منافع دو قدرت روسیه و انگلیس منتهی بر عقد قرار دادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ گردید و ایران عملاً به دو حوزه نفوذ تقسیم شد . اما وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و خارج شدن نیروهای روسی از ایران ، زمینه را برای تحقق آرزوی دیرینه انگلیس فراهم آورد . چنانچه گذشت ، قصد تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ از این نیت حکایت می کند اما پس از آنکه این قرارداد با مقاومت چهره های آزاد منش و مستقل مجلس ملغی گردید ، انگلیس در صدد شناسائی ، انتخاب و جایگزینی مهره های مطیع تر و سر سپرده تری بر آمد . در این راستا سید ضیاء طباطبائی و رضا خان را شناسائی و انتخاب کرد . اولی را برای عهده داری امور سیاسی و دوومی را برای عهده داری امور نظامی .

آیرون ساید ، فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در ایران در این امر نقش مهمی داشت . وی بعدها در خاطراتش بر نقش خود در شناسائی این دو ، ملاقاتی بین آنان در قزوین ترتیب می دهد و قرار کودتا را می گذارد . در این جلسه رضا خان توافق می کند که پس از فتح تهران توسط نیروهای قزاق ، نخست وزیری به سید ضیاء سپرده شود.

آخر الامر در اوائل اسفند ۱۲۹۹ ه ش قوای قزاق به فرماندهی رضاخان از قزوین به سمت تهران حرکت کرده و بدون اینکه از سوی نیروهای ژاندارم با مقاومت جدی مواجه شوند ، در روز سوم اسفند وارد تهران شده و پایتخت را تصرف کردند و به دستور سید ضیاء عده زیادی از شخصیت های سیاسی اعم از دولتمردان سابق ، نمایندگان مجلس و چهره های سرشناس سیاسی دستگیر و روانه زندان شدند و پس از تسلط بر تهران ، سید ضیاء به ملاقات شاه رفته ، حکم نخست وزیری را برای خود و حکم فرماندهی کل نیروهای قزاق را برای رضاخان دریافت کرد که اندکی بعد عنوان وزیر جنگ گرفت.

دولت سید ضیاء به دلیل جنایات ، اختناق ها و قلع و قمعی که نسبت به آزادی خواهان داشت ، به کابینه سیاه شهرت گرفت و به همین دلیل دیری نپایید و سه ماه بعد یعنی در خرداد ۱۳۰۰ سقوط کرد و احمد قوام به جای او نشست . در دولت قوام نیز رضاخان همچنان وزیر جنگ بود و تقویت ارتش ، از اولویت های دولت به شمار می رفت که این امر تقویت بیش از پیش رضاخان را دنبال داشت. قوام سعی داشت به جای میدان دادن به روسیه و انگلیس در امور سیاسی - اقتصادی ایران ، نیروی سومی را وارد عرصه کند که برای این منظور قرارداد استخراج نفت شمال را با شرکت آمریکائی (استاندارد اویل) منعقد نمود. اما این امر موجب نارضایتی روسیه و انگلیس شد و در نتیجه تحت فشار این دو دولت ، دولت قوام در بهمن سال یعنی ۱۳۰۰ سقوط کرد و مشیر الدوله به جای او به نخست وزیری رسید . اما وی با اعمال فشار و دخالت های فزاینده رضاخان ، به فاصله کمی یعنی خرداد ۱۳۰۱ مجبور به استعفا شد و بار دیگر قوام تا بهمن ماه آن سال پست نخست وزیری را به دست گرفت و به دلیل مخالفت شدید گروهی از نمایندگان مجلس با اقدامات خود سرانه و دخالت های غیر مسئولانه رضاخان ، مجبور به استعفاء شد . بدنبال او مستوفی الممالک به

نخست وزیر رسیده اما به فاصله چهار ماه یعنی در خرداد ۱۳۰۲ با استیضاح نمایندگان مجلس مواجه شد و سقوط کرد و مشیر الدوله بار دیگر نخست وزیر شد. اما مشیر الدوله با کارشکنی ها و دخالت های گسترده رضاخان مواجه گردید و سقوط کرد. پس از سقوط کابینه دوم؛ مشیر الدوله احمد شاه، ناچار گردید نخست وزیری را به رضاخان واگذار کند. زیرا تا آن زمان اولاً فشار های دولت انگلیس به طور جدی افزایش یافته بود، ثانیاً رضاخان موفق شده بود ارتشی قوی و سازمان یافته به وجود آورده و در جریان سال روز تاجگذاری، آن را به رخ شاه و بقیه بکشاند. این امر به خصوص برای مردمی که سالهای طولانی هرج و مرج و ناآرامی و ناامنی را در کشور چشیده بودند، حاکی از اقتدار و توانائی رضاخان در ایجاد نظم و امنیت بود. تظاهر شدید رضاخان به پای بندی به دین و شعائر دینی مزید بر علت شده و از وی چهره ای محبوب در میان ساخته بود. از این رو شاه چاره ای نداشت جز اینکه وی را به پست نخست وزیری منصوب کند (آبان ۱۳۰۲).

پس از انتصاب رضاخان به نخست وزیری، شاه با ترغیب وی عازم سومین سفر به فرنگ شد و امور کشور به طور کامل در اختیار وی قرار گرفت. رضاخان در غیاب شاه در صدد تغییر سلطنت و در دست گرفت حکومت برآمد. برای این هدف، ابتدا تغییر نظام سلطنتی به جمهوری را مطرح کرد. فروپاشی امپراتوری عثمانی و تاسیس جمهوری ترکیه که همزمان با نخست وزیری رضاخان اتفاق افتاد بود، زمینه تبلیغاتی خوبی را برای او فراهم ساخت. اما این طرح با مقاومت چهره های سرشناس مجلس خصوصاً مرحوم آیت الله مدرس که به نیت واقعی رضاخان واقف بودند، ناکام ماند.

رضاخان پس از شکست در طرح جمهوری، اندیشه دیگری کرد و با کمک عوامل انگلیسی از یک سو شاه را از بازگشت به ایران منصرف ساخته و سفر او را طولانی کرد و از سوی دیگر از طولانی شدن سفر، استفاده گسترده تبلیغاتی علیه شاه نمود و چنین القاء کرد که شاه علاقه و حساسیتی نسبت به کشور و سرنوشت مردم ندارند. این امر، شرایط، را روز به روز به نفع رضاخان و به ضرر احمد شاه تغییر می داد. عاقبت در دوم آبان سال ۱۳۰۴ ماده واحده ای به صورت طرح به مجلس رفت و علیرغم مخالفت شدید تنی چند از نمایندگان مجلس از جمله مرحوم مدرس، با رای مثبت نمایندگان به تصویب رسید.

دولتهای روسیه و انگلستان بلافاصله از خلع احمد شاه و سلطنت رضاخان استقبال کرده و حکومت وی را به رسمیت شناختند. در همان سال، مجلس موسسان تشکیل شد و پس از شش روز بحث و گفتگو، رضاخان را به پادشاهی ایران انتخاب کرده و سلطنت را در خانواده او موروثی نمود به این ترتیب سلسله قاجاریه منقرض شده و نوبت به پهلوی ها رسید.

ایران در دوران پهلوی

تلاشهای انگلیس برای تسلط بر دولت مرکزی ایران و زیر سلطه کشیدن آن، با استقرار رضاخان بر سلطنت، به نتیجه رسد. از این پس انگلیس مجموعه سیاست های راهبردی خود را مستقیم از طریق شاه دنبال می کرد. انگلیس به خوبی دریافته بود که امکان استعمار مستقیم آنگونه که در سایر کشورها اعمال کرده بود، در ایران وجود ندارد و نمی تواند با نصب یک انگلیسی به عنوان فرماندار زمام امور را مستقیماً خود به دست گیرد. زیرا سابقه بیگانه ستیزی ایرانیان را بخوبی به یاد داشت و می دانست که استعمار مستقیم ایران، با واکنش سخت روحانیون، رجال سیاسی مستقل و آزادی خواه و توده مردم مواجه می شود که در آنصورت طرف بازنده، انگلیس خواهد بود. از این رو حرکت گام به گامی را که از قبل از مشروطیت آغاز کرده بود و در جریان مشروطیت با تغییر مسیر مشروطیت دنبال کرده، با روی کار آوردن رضاخان به انجام رسانیده و اکنون وقت میوه چینی و نتیجه گیری رسیده است.

از سوی دیگر رضاخان که فردی جاه طلب و قدرت طلب بود، اکنون می دید با کمک مستقیم انگلیسی ها به آرزوی خود رسیده و تا جایی پیش رفته است که با تغییر قانون اساسی، قدرت را در خانواده خود تثبیت کرده است، پس از استقرار بر تخت سلطنت، تغییر ماهیت داد، بلکه باید گفت نقاب از چهره برداشته و ماهیت حقیقی خود را آشکار ساخت. وی با پشت پازدن به همه ارزش ها و اصولی که قبلاً به آنها تظاهر می کرد، راه خود را از مردم جدا کرد و رودروی همه خواسته ها و آرمانهای مردمی ایستاد و دوره ای از حاکمیت زور و اختناق و مردم ستیزی و اسلام ستیزی را برابر خواست استعمارگران انگلیسی آغاز کرد.

مهمترین اقدامات وی، منع پوشش لباس روحانیت، منع برپائی مجالس عزادری سید الشهداء و اجباری کردن لباس متحد الشکل علاوه بر اینها رضاخان به تقلید از آتاترک قصد تغییر القاب فارسی به لاتین را داشت که موفق نشد.

اما چنان که پیداست، اقدامات رضاخان دقیقاً در راستای استحاله و تغییر فرهنگی است، که از اساسی ترین اقدامات استعمار در مستعمرات بود که در ایران از طریق رضاخان پی گیری شد. دولت استعماری انگلیس به خوبی می دانست و بارها تجربه کرده بود که برای شکستن حرمت ارزشهای اخلاقی و دینی مردم و ریختن قبح رفتارهای غیر اخلاقی چون برهنگی و بی حجابی، به یک دور زور و اجبار نیاز دارد و رضاخان بهترین گزینه برای این امر بود هر چند با مقاومت های بسیار و مخالفت های شدیدی مواجه شد و با قیامی چون قیام گوهر شاد روبرو گردید، اما به هر حال بازور و قلدری خاص خود زمینه هتک حرمت و بی بند و باری را فراهم کرد که بعدها در دوره محمد رضا با سهولت و از طریق تبلیغات و با استفاده از مطبوعات و سینما و تلویزیون دنبال گردید، و به یک فرهنگ در بخشی از جامعه تبدیل شد.

از دیگر اقدامات رضاخان، ایجاد ارتش منظم بود که از ابتدای تصدی فرماندهی کل قشون قزاق، آن را دنبال می کرد و پس از رسیدن به سلطنت نیز با حمایت و هدایت انگلیس به ساماندهی ارتش و مدرنیزه کردن آن پرداخت. شکل گیری ارتش منسجم و قوی برای انگلس، از چنان اهمیتی برخوردار بود که پس از حصول اطمینان از ارتش رضاخان، انگلیس، « پلیس جنوب » را که برای ایجاد امنیت در مناطق جنوبی تحت نفوذ خود به وجود آورده بود، منحل کرد.

یکی دیگر از اقدامات رضاخان احداث راه آهن سراسری بود که بندر شاه (ترکمن فعلی) را به بندر شاپور (امام خمینی فعلی) متصل می کرد. احداث راه آهن سراسری نیز، به مانند سایر اقدامات وی بر اساس منافع سیاست های راهبردی انگلیس صورت گرفت. زیرا انگلیس از دخالت ها و نفوذ مجدد روسیه که سال ها با این کشور بر سر تسلط بر ایران رقابت تنگاتنگی داشته است، نگران بود، لذا مایل بود سریعترین شیوه را برای اعزام نیرو به شمال، در صورت دخالت نظامی روسیه، اتخاذ نماید. احداث راه آهن سراسری از مسیر پیش گفته، بر اساس این هدف محقق شده است نه تأمین راه مواصلاتی مناسب برای تردد مردم، چرا که در آن صورت راه آهن از مسیرهای دیگری می بایست عبور می کرد. چنانچه دو شهر بسیار مهم شیراز و اصفهان در مسیر این خط نیست.

از دیگر اقدامات رضاخان که صد در صد به نفع انگلستان بود، لغو امتیاز نفتی داری و عقد قرارداد جدیدی با آن کشور بود. امتیاز استخراج و بهره برداری از منابع نفتی که در زمان مظفرالدین شاه طی قراردادی به مدت ۶۰ سال به ویلیام ناکس داریسی انگلیسی واگذار شده بود در سال ۱۳۴۰ ه ش (۱۹۶۱ میلادی) به پایان می رسید. انگلیسی ها که در صد تمدید و طولانی تر کردن قرارداد و کاهش سهم ایران بودند، در سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۱) یک باره سه چهارم مبلغی که در سال های قبل به عنوان سهم ایران می پرداختند، کاهش دادند. این امر موجب شد که رضاخان قرارداد داریسی را به طور یک جانبه لغو کند. انگلستان تهدید کرد که در صورت عدم تجدید نظر در این تصمیم موضوع را به دیوان دآوری لاهه می کشاند. اما با توجه به این که طبق مقررات دیوان، چنین دعوی در آن دیوان قابل طرح نبود، دعوی به جامعه ملل کشیده شد. جامعه ملل، وزیر خارجه چکسلواکی را مأمور تحقیق در این مورد کرد و سرانجام قرار شد که طرفین قبل از رسیدگی به موضوع در شورای ملل، با یکدیگر به توافق برسند. عاقبت طرفین موافقت کردند که به جای قرارداد داریسی، قرارداد جدیدی منعقد گردد. در قرارداد جدید که در خرداد ۱۳۱۲ ه ش (۱۹۳۳ میلادی) به امضا رسید، انگلیسی ها حق بهره برداری از منابع نفتی ایران را تا سال ۱۹۹۳ به دست آوردند. یعنی ۱۲ سال بیشتر از قرارداد داریسی، علاوه بر این سهم پرداختی به ایران برای هر تن نفت، ۴ شیلینگ تعیین شد و از سود خالص صاحبان سهام نیز قرار شد مبلغی به ایران پرداخت شود که مجموع این دو مبلغ در حدود ۷۵۰ هزار لیره بود. این در حالی بود که ایران از سهم ۱۶ درصدی داریسی، سود بیشتری به دست می آورد. علاوه بر این که بر خلاف قرارداد داریسی، کلیه اموال و دارائی های شرکت پس از پایان مهلت قرارداد متعلق به انگلیس بود. ضمناً در طی این قرارداد، کمپانی انگلیسی حق نگه داری پلیس، تأسیس مدرسه، خرید و فروش زمین، ایجاد ساختمان راه آهن، خطوط تلگراف و تلفن و تأسیس فرودگاه و ایستگاه رادیو را به دست آورد.

سرانجام رضاخان

سال ۱۹۳۹ میلادی مصادف با ۱۳۱۸ خورشیدی، جنگ جهانی دوم آغاز شد. پیروزی های بزرگ و پی در پی آلمان در اوایل جنگ، رضاخان را بر آن داشت که به سمت آلمان متمایل گردد. تصور بر این بود که آلمان به زودی قدرت های اروپایی را به زانو درآورده و خود قدرت بلامنازع جهانی خواهد شد. خوی نظامی گرایانه رضاخان از یک سو جاه طلبی و قدرت طلبی او از سوی دیگر و تبلیغات نژادپرستانه آلمان هیتلری که طی آن نژاد ژرمن از نژاد آریایی و به عنوان نژاد برتر معرفی می شد، دست به دست

هم داد و چنین تصمیمی را برای رضاخان رقم زد. تمایل رضاخان به آلمان و بی‌اعتنایی به انگلیس تا آنجا پیش رفت که در همان سال‌های نخست جنگ، به درخواست مؤکد انگلیس نسبت به اخراج مستشاران آلمانی پاسخ منفی داد و بر بیطرفی ایران در جنگ تأکید ورزید.

پا فشاری ایران بر بی‌طرفی، برای متفقین بسیار گران بود. زیرا ایران تنها مسیری بود که می‌توانستند جبهه شوروی را در برابر حمله نازی‌ها تقویت کنند، لذا نیروهای متفقین بی‌توجه به اعلام بی‌طرفی ایران، وارد خاک ایران شدند و ارتش رضاخان بدون اینکه توان مقاومتی از خود نشان دهد، شکست خورد و ایران به اشغال متفقین درآمد. روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای انگلیسی و روسی وارد تهران شده و رضاخان را مجبور به استفاده کرده و پسرش محمد رضا را که جوانی بی‌تجربه، فاقد روحیه مقاومت و اقتدار بود و سال‌های جوانی خود را در غرب و به خوشگذرانی گذرانیده بود، به تخت سلطنت نشاندهند و رضاخان را به جزیره موریس در آفریقای جنوبی تبعید کردند.

آخرین پادشاه

محمد رضا و خواهر دو قلویش، اشرف، در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۹ م. هنگام که رضاخان هنوز قزاقی بیش نبود از زن اول رضاخان به دنیا آمدند. رضاخان پس از رسیدن به مقام سلطنت محمد رضا را ولیعهد خواند و او را پس از انجام تحصیلات مقدماتی برای ادامه تحصیل به سوئیس فرستاد.

محمد رضا در کودکی طفلی ضعیف و مریض بود. رضا شاه که می‌خواست پسرش هم مثل خود او مردی جدی و خشن بار بیاید، وی را به مدرسه نظام فرستاد. زندگی در مدرسه نظام روحیه محمد رضا را تغییر داد. در سال ۱۳۲۰ ش. به دنبال استعفا و تبعید رضاخان متفقین به ویژه انگلیسی‌ها بعد از سه هفته رایزنی با تعیین محمد رضا به جانشینی رضا شاه موافقت کردند. او جوانی بی‌تجربه و ناتوان بود برای انجام وظایفی که به عهده گرفته بود به یک مشاور قوی احتیاج داشت. انگلیسی‌ها محمد علی فروغی را در مقام نخست‌وزیری برای سرپرستی او انتخاب کردند.

فروغی بیش از شش ماه در این مقام باقی‌نماند و بعلت بیماری‌ها کار کنار گرفت جانشین فروغی نخست‌وزیران دیگری که پس از او زمام ایران را به دست گرفتند بیشتر از طرف سفارت انگلیس انتخاب می‌شدند و محمد رضا شاه که خود شاهد برخورد انگلیسی‌ها با پدرش بود جرات مخالفت با آنها را نداشت.

دوران سلطنت محمد رضا را می‌توان به چهار دوره مشخص تقسیم کرد:

- دوره اول از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ که ایران تحت اشغال نیروهای بیگانه بود.
- دوره دوم از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ که با فرار شاه از ایران و سقوط حکومت مصدق انجامید.
- دوره سوم به مدت دو سال از تاریخ بازگشت شاه به ایران تا برکناری زاهدی از مقام نخست‌وزیری.
- دوره چهارم از سال ۱۳۳۴ به بعد که دوران خودکامگی و صعود محمد رضا شاه به اوج قدرت تا سقوط او در سال ۱۳۵۷ را در برمیگیرد.

در یک تقسیم‌بندی کلی‌تر می‌توان گفت که محمد رضا تا سال ۱۳۳۴ یعنی ۱۴ سال اول، هنوز نتوانسته بود قدرت پدرش را کسب کند، ولی از سال ۱۳۳۴ به بعد، قریب به مدت ۲۳ سال، تقریباً با اختیارات یک سلطان مستبد و مطلق‌العنان حکومت کرد. چهارده سال اول سلطنت محمد رضا شاه از متشنج‌ترین دوره‌های حیات سیاسی ایران به شمار می‌آید. در سال‌های نخستین این دوره که ایران تحت اشغال نیروهای بیگانه بود، شاه عملاً قدرت و اختیار چندانی نداشت و بیشتر نمایندگان مجلس ایران در اثر اعمال نفوذ و توصیه دولتهای اشغال‌کننده، انتخاب شده و مطیع او امر آنها بودند. در این دوران علاوه بر فعال‌سدن نیروی سیاسی - مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی، دو نیروی سیاسی دیگر نیز پدید آمدند که یکی جبهه ملی و لیبرالها تحت رهبری دکتر مصدق و دیگری حزب کمونیست توده بود. جبهه ملی با استفاده از

احساسات ضد بیگانه که بر اثر اشغال کشور و دخالت‌های خارجی در امور داخلی ایران بوجود آمده بود نضج گرفت حزب توده با پشتیبانی علنی دولت شوروی، بخصوص در استان‌های شمالی که تحت اشغال ارتش سرخ بود، پایگاه‌هایی بدست آورد. پس از پایان جنگ جهانی دوم، مسئله تخلیه ایران از طرف نیروهای اشغالگر پیش آمد. رهبران متفقین در کنفرانسی که در زمان جنگ در تهران تشکیل دادند، تعهد کرده بودند که شش ماه پس از خاتمه جنگ، ایران را تخلیه کنند، ولی دولت شوروی که در تلاش خود برای گرفتن امتیاز استخراج نفت شمال ایران شکست خورده بود، در صورت تخلیه ایران به کلی نفوذ خود را در این کشور از دست می داد. بنابراین تصمیم گرفت پایگاه قدرتی برای خود در این کشور به وجود آورد. برای اجرای این نقشه یک حزب مستقل کمونیست در استان آذربایجان به نام حزب دمکرات آذربایجان بوجود آورد و قبل از فرا رسیدن موعد تخلیه ایران از طرف نیروهای شوروی، به کمک ارتش سرخ بر آذربایجان مسلط شد.

در آن زمان قوام السلطنه یکی از شخصیت‌های کهنه کار و برجسته سیاسی که در اوایل سلطنت محمد رضا شاه مجددا ظهور کرد و رقیب قدرت او به شمار می آمد در مقام نخست وزیری بود. او با تظاهر به نزدیکی با روسها و وعده دادن امتیاز نفت شمال به آنها و بالاخره با شرکت دادن سه وزیر از حزب توده در کابینه خود، موفق شد روس‌ها را که از طرف آمریکایی‌ها هم تحت فشار و به روایتی مورد تهدید قرار گرفته بودند، راضی به تخلیه خاک ایران کند. به دنبال تخلیه ایران از ارتش سرخ، حکومت دست نشانده روسها در آذربایجان هم سرنگون شد.

قوام السلطنه که هم زمان با تلاش برای حل مسأله آذربایجان و تخلیه ایران از نیروهای شوروی، به فکر تحکیم پایه های قدرت خود افتاده بودند، حزبی به نام حزب دموکرات تأسیس کرد و انتخابات مجلس شورا را به امید به دست آوردن اکثریتی قوی در پارلمان به راه انداخت، ولی شاه از مقاصد قوام السلطنه بیمناک بود و در پشت پرده علیه او توطئه می کرد. اکثریت نمایندگان مجلس از نامزدهای حزب دمکرات قوام و ظاهرا طرفدار او بودند، ولی بسیاری از آنها در خفا با دربار سر و سری داشتند و در نتیجه پس از آنکه طرح قرارداد اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی در مجلس رد شد، تحریکات و مخالفت‌ها علیه قوام در مجلس بالا گرفت و سرانجام به سقوط حکومت او منتهی شد. به این ترتیب کابوس شاه و دربار از نقشه های قوام پایان یافت ولی گرفتاری‌ها و مخاطرات دیگری در پیش بود.

کمی پس از سقوط قوام، اولین سوء قصد به جان شاه صورت گرفت و کشته شدن ضارب پس از عدم موفقیت در سوء قصد از کشف راز این ماجرا جلوگیری کرد. (هر چند حزب توده متهم به طرح نقشه این سوء قصد شد و به همین بهانه منحل گردید.) در این میان گروه لیبرال - ملی به رهبری دکتر مصدق که نام جبهه ملی را بر خود گذاشته بودند با شعار تازه اعاده حقوق ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس، فعالیت خود را توسعه دادند و به موازات آن، جنبش روحانیت مبارز به رهبری آیت الله کاشانی و نیز فدائیان اسلام که خواهان اجرای احکام اسلامی بودند و اعمال حکومت را محکوم می کردند، خطر تازه ای برای رژیم به وجود آوردند.

قتل هژیر، وزیر دربار، موجب شد که شاه تحت فشارهای داخلی و خارجی در سال ۱۳۲۹ سپهبد رزم آرا، رئیس وقت ستاد ارتش را به نخست وزیری منصوب نماید. رزم آرا بی تردید علی رغم میل شاه به نخست وزیری برگزیده شده بود، زیرا شاه به علت ضعف های درونی خود از شخصیت های مقتدر بیم داشت و رزم آرا علاوه بر تیزهوشی و قدرتی که در اداره امور ارتش از خود نشان داده بود، در هنگام تصدی مقام نخست وزیری از پشتیبانی ارتش نیز برخوردار می شد و برای شاه که همیشه می خواست ارتش را در برابر دولت نگاه دارد، یکی شدن این دو نیرو خطر بزرگی به شمار می رفت. به علاوه رزم آرا در سازش با قدرت های خارجی مهارت زیادی از خود نشان داده بود و علاوه بر توافق های پنهانی با انگلیسی ها، دل روس ها را هم به دست آورده بود. به همین دلیل شاه در وجود او خطری به مراتب جدی تر از قوام می دید. در واقع قراین زیادی از نقشه های رزم آرا برای خلع محمد رضا شاه از مقام سلطنت حکایت می کرد. شایع شده بود که رزم آرا می خواهد در فرصتی مناسب با یک کودتای نظامی، محمدرضا را خلع کند و برادر وی علیرضا را به سلطنت بنشاند.

مهمترین مسأله ای که در زمان حکومت رزم آرا پیش آمد و نقشه های احتمالی او را برای کودتا به تاخیر انداخت، مسأله نفت و تلاش جبهه ملی برای الغای امتیاز نفت جنوب بود، رزم آرا برای حل این مسأله و انعقاد یک قرارداد نفت که انگلیسی ها را ارضا کند، با آنها وارد مذاکره شد و موفقیت هایی هم در این راه بدست آورد. ولی پیش از اینکه بتواند توافق های خود را با انگلیسی ها از

تصویب مجلس بگذراند به قتل رسید . گفته شده است که قتل او بدست یکی از افراد گروه فداییان اسلام و به عنوان به اعتراض به سازش او به انگلیسی ها صورت گرفت.

قتل رزم آرا که پس از سوء قصد به جان شاه ، دومین ترور مهم سیاسی در ایران بعد از جنگ جهانی دوم بود ، وحشت زیادی در دل رجال سیاسی آن زمان انداخت. ولی شاه از جهات دیگری از کشته شدن نخست وزیر مقتدر خود راضی به نظر می رسید زیرا با قتل رزم آرا بزرگترین خطری که مقام و موقعیت او را تهدید می کرد ، از میان رفت. خوشحالی شاه زیاد دوام نیافت ، طوفان سیاسی که به دنبال قتل رزم آرا در ایران برخاست ، پایه های قدرت شاه را نیز به لرزه درآورد و او را مجبور ساخت ، پس از تصویب قانون ملی شدن نفت در مجلس شورای ملی ، دکتر مصدق رهبر جبهه ملی را که خود از معارضان مقتدر او بود ، به مقام نخست وزیری انتخاب کند .

دکتر مصدق که بر روی موج احساسات ناسیونالیستی و مبارزات ضد انگلیسی مردم ایران به صدارت رسیده بود ، از جهات مختلف برای شاه مایه دردسر و نگرانی شد . پشتوانه ملی مصدق که با حمایت رهبران مذهبی بویژه آیت ... کاشانی توأم شده و نیرویی بلا معارض پشت سر او قرار داده بود . هرگونه توانایی مقابله و خودنمایی را از شاه گرفت و او را به ضعیف ترین موضع خود از آغاز دوران سلطنت عقب راند . دوران حکومت مصدق که دو سال و اندی به طول انجامید برای محمدرضا شاه از تلخ ترین و خفت بارترین ایام سلطنت به شمار می رفت ، مصدق عملاً تمام اختیارات شاه را سلب کرد و هنگامی که در اواسط زمامداری خود به بهانه مخالفت شاه با انتصاب او به عنوان وزیر دفاع ، استعفا داد ، شاه با یک قیام عمومی به رهبری آیت ... کاشانی در ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ مواجه شد و پس از چند روز ناچار از دعوت دکتر مصدق که با قدرت و اختیارات بیشتری بر سر کار آمده بود ، اختیار امور ارتش و نیروهای نظامی را هم از شاه گرفت . سپس خواهران و برادران و حتی مادر شاه را به خاطر دخالت های ناروا و غیرقانونی در کار دولت ، از کشور اخراج کرد . اخراج اشرف ، بیش از دیگران موجب تضعیف روحیه شاه شد ، زیرا اشرف بیش از هر کس دیگری در شاه نفوذ داشت و در موارد حساس و بحرانی به او قوت قلب می داد . مصدق با اخراج اشرف از ایران مقدمات سقوط خود را نیز فراهم ساخت ، زیرا این زن فعال و حيله گر پس از تبعید آرام ننشست و نخستین تماس ها با سازمان مرکزی آمریکا (سیا) به وسیله او برقرار شد . سیا به دنبال این تماس ها با همکاری انتلیجنت سرویس انگلیس ، برای براندازی حکومت مصدق دست به کار شد و یکی از اعضای برجسته این سازمان به نام کریمت روزولت مأمور اجرای این طرح گردید .

ناگفته نماند که آمریکا در اوایل حکومت مصدق به علت اعمال نفوذ کمپانی های نفتی آمریکا و سهمی که آنها از نفت ایران می خواستند کم و بیش با دولت مصدق همکاری می کرد ، ولی پس از آنکه میانجی گری آمریکا نیز برای حل مسأله نفت به نتیجه رسید ، آمریکایی ها هم در برابر حکومت مصدق قرار گرفتند . بدیهی است که این میانجی گری متضمن منافع آمریکا بود . اما ظاهراً آنچه موجب تشدید مخالفت آمریکا با مصدق و دخالت سیا در این ماجرا شد ، بهانه قدرت یافتن کمونیست ها در ایران و خطر یک کودتای کمونیستی در این کشور بود . در عین حال ، عامل مهم داخلی که سقوط مصدق را تسهیل کرد ، محروم شدن وی از حمایت روحانیت و اکثریت مردم بود ، یعنی همان کسانی که در به قدرت رسیدن او نقش مهم و اساسی داشتند و به خاطر رویه خودکامانه ای که مصدق در پیش گرفته بود ، به تدریج از وی جدا شدند و به مخالفت با وی برخاستند . با غیبت مردم از صحنه سیاسی ، کودتای انگلیسی - آمریکایی به سادگی تحقق یافت .

آمریکا و انگلیس که در این مرحله بر سر مسائل ایران به تفاهم کامل رسیده بودند، برای اجرای نقشه خود سرلشکر فضل ... زاهدی را که مدتی هم وزیر کشور مصدق بود ، برگزیدند و بدین ترتیب در مرحله اول اجرای این طرح ، شاه را وادار به صدور حکم عزل مصدق از مقام نخست وزیری و انتصاب زاهدی نمودند . این احکام در شرایطی صادر شدند که دکتر مصدق با انجام یک فرماندم ، مجلس شورا را منحل کرده بود و امکان هر گونه مقاومتی را از نمایندگان دولت گرفته بود.

مصدق از قبول حکم عزل خود امتناع مکرر و ابلاغ شبانه این حکم را بوسیله سرهنگ نصیری ، از افسران گارد سلطنتی (بعدها رئیس ساواک شد) بعنوان کودتا تلقی نمود. شاه که از واکنش مصدق به وحشت افتاده بود و می ترسید مصدق دستور بازداشت خود او را هم صادر کند از کشور گریخت . ولی طراحان کودتا مرحله دوم را با ایجاد آشوب و بلوای خیابانی و استفاده از بخشی از نیروهای مسلح اجرا نمودند و حکومت مصدق را که از حمایت رهبران مذهبی محروم شده بود و پشتوانه ملی خود را هم تا حدود زیادی از دست داده بود ، سرنگون کرد .

خبر سقوط مصدق در رم به گوش شاه رسید اما شاه فراری و سرگردان نخستین گزارشهای خبرگزاری ها را در باره این واقعه باور نمی کرد تا آنکه موضوع قطعی شد. شاه که پیش از آن خواب بازگشت به سلطنت را هم نمی دید ، ناگهان زبان باز کرد و فرار خود را از ایران به عنوان یک اقدام وطن پرستانه و حساب شده برای تحریک احساسات ملی توجیه کرد . او قدردانی از عامل کودتا را فراموش نکرد و چنین گفت : « من تاج و تختم را از شما دارم » روزولت در کتاب خود مقصود شاه را از شما دولتهای آمریکا و انگلیس می داند .

زاهدی که پس از سقوط مصدق به استناد حکم شاه به مقام نخست وزیر رسیده بود بعنوان نخستین اقدام رسمی حکومت خود تلگرافی به شاه مخابره کرد و او را به کشور دعوت نمود. مصدق دستگیر و زندانی شد و بعدا محاکمه و محکوم به سه سال زندان گردید شاه که کمتر از یک هفته پس از فرار خفت بار خود به ایران بازگشته بود ، کودتا انگلیسی - آمریکایی را بعنوان یک قیام ملی تعبیر کرد و خود را « شاه انتخابی مردم خواند » .

با استقرار یک حکومت مقتدر نظامی و حل مساله نفت بدست این حکومت به نحوی که منافع انگلیسیها و آمریکاییها تامین شود یک دوران طولانی ثبات سیاسی در ایران پیش بینی می شد و زاهدی که به خیال خود تاج و تخت شاه را نجات داده و او را از تبعید به ایران بازگردانده بود ، تصور می کرد تا مدتی طولانی و تا وقتی که خودش بخواهد در مقام نخست وزیر ایران باقی خواهد ماند. ولی شاه ضعیف و بدگمان که هر نخست وزیر قوی را خطری بروی سلطنت خود می دانست ، از ناحی خود هم می ترسید و بیش از یک سال از کودتا نگذشته بود که در پس پرده برای تضعیف و محدود ساختن قدرت وی دست بکار شد . در این زمان شاه تکیه گاه تازه ای برای خود یافته بود: با نقشی که آمریکاییها در بازگشت او به سلطنت بازی کرده بودند روزبه روز خود را بیشتر به آنها نزدیک می ساخت . دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد را می توان آغاز دوره جدید روابط ایران و آمریکا تلقی کرد . شاه در مدتی کمتر از دو سال پس از کودتا توانست ضمن جلب نظر آمریکاییها مقدمات برکناری زاهدی را از مقام نخست وزیر فراهم سازد . زاهدی با حقوق و امتیازات کافی بعنوان سفیر فوق العاده ایران در اروپا به سوئیس رفت و به این ترتیب شاه « نجات دهنده » خود را به طور محترمانه از ایران تبعید کرد.

دوران حکومت مطلقه محمد رضا در ایران که یادآور دوران حکومت مطلقه پدرش در ایران بود ، در واقع از این تاریخ آغاز می شود . در اردیبهشت ۱۳۳۴ حسین علاء که مدتی وزیر در بار و مورد اعتماد شاه بود به نخست وزیر رسید و دو سال بعد دکتر منوچهر اقبال که از هر نظر مطیع شاه بود و خود را غلام خانه زاد وی میدانست به جانشینی علاء منصوب شد. در دوران نخست وزیر اقبال که قریب ۴ سال به طول انجامید دولت کاملا تحت فرمان و مجری دستورات شاه بود و مجلس فرمایشی هم مسلما قدرت و اختیاری نداشت .

در سال ۱۳۳۹ همزمان با تحولاتی که در عرصه سیاست بین المللی بویژه در سیاستهای جهانی آمریکا روی داد ، شاه نیز ناچار شد در روش حکومت خود تجدید نظر کند و برای اینکه ظاهر دنیا پسندتری به رژیم خود کامه اش بدهد . اقبال نخست وزیر و علم وزیر دربار خود را به تشکیل دو حزب سیاسی رقیب به نامهای (ملیون) و (مردم) ترغیب کرد. با اینکه همه می دانستند هر دو حزب از یک سرچشمه سیراب می شوند رقابت این دو حزب در انتخابات پارلمانی و تلاش اقبال برای ادامه حاکمیت از طریق بدست آوردن اکثریت در پارلمان جنجال سیاسی بزرگی به راه انداخت و شاه مجبور به ابطال انتخابات شد . اقبال از نخست وزیر کناره گرفت و دومین انتخابات پارلمانی باری دوره بیستم مجلس شورای ملی ایران در اواخر ۱۳۴۰ صورت گرفت . در این هنگام کندی در آمریکا رئیس جمهور شد و سیاست داخلی و خارجی آمریکا در آستانه دگرگونی خاصی قرار گرفت . گرایش سیاست آمریکا به طرف لیبرالیسم در رویه آمریکا نسبت به ایران تاثیر گذاشت و سردی روابط کندی با شاه که به اعمال اختناق و دیکتاتوری متهم شده بود موجب بروز تشنجاتی در ایران شد که به سقوط دولت وقت ایران یعنی حکومت شریف امامی و روی کار آمدن دکتر علی امینی منجر گردید.

دکتر امینی خود را بعنوان فرد مورد اعتمادی دولت جدید آمریکا مطرح کرده بود ، به طوری که شایع شده بود وی با توصیه و اعمال نفوذ مستقیم آمریکاییها به نخست وزیر منصوب شده است و کندی در مهمانی رسمی که هنگام مسافرت شاه به واشنگتن در اردیبهشت ۱۳۴۱ به افتخار وی تریبی داده بود علنا با عبارت نخست وزیر شایسته و لایق به این شایعه دامن زد . در حالی که علی رغم این حمایتهای لفظی دولت آمریکا از اعطای کمک های اقتصادی به امینی اتمتاع می کرد و موجبات سقوط او فراهم می

شد. شاه ه پس از ۲۰ سال سلطنت تا بازیهای سیاسی را آموخته بود در جریان همین مسافرت موفق شد اعتماد کندی را به خود جلب کند و برنامه هایی که کندی می خواست به دست امینی انجام شود خود تقبل نماید.

شاه پس از باز گشت از آمریکا به تدریج موانعی در راه پیشرفت کار امینی فراهم ساخت و او را در مرداد همان سال وادار به استعفا کرد.

یکی از برنامه هایی که آمریکاییها طراحی کرده بودند، دولت امینی را به اجرای آن توسعه و تشویق می کردند اصلاحات ارضی بود. از سوی دیگر شاه برای اینکه ریزه خوار حکومت امینی نباشد و خود را مبتکر را فکر اصلاحات ارضی و سایر برنامه های اصلاحی معرفی نماید طرحهایی دیگری را نیز که مورد علاقه آمریکاییها بود زمینه برنامه اصلاحات ارضی کرد و مجموعه این برنامه ها را تحت عنوان انقلاب سفید فراندی فرمایشی به تصویب ملی رساند.

شاه تصور می کرد با تعیین یک دولت مطیع و مورد اعتماد و طرح انقلاب سفید، پشتیبانی اکثریت مردم و مهم تر از همه حمایت آمریکاییها را که مهمترین عامل متنفذ خارجی در ایران شده بودند به طرف خود جلب کرده است. شاه خود را در اوج قدرت و حکمرانی بلا منازع می دانست. با افزایش کمک های نظامی آمریکا و تقویت ارتش مخالفان سیاسی شاه از جبهه ملی گرفته تا حزب توده به کلی خنثی شده بودند.

شاه که خود را در این زمان یکه تاز میدان میدید و کسی را جلودار خود تصور نمی کرد از این تاریخ به بعد به تدریج تمام قوا را در سلطه خود گرفت و به یک سلطان مستبد تبدیل گردید و با اتکای روز افزون خود به آمریکا به خصوص در دوران ریاست جمهوری جانسون و نیکسون که با او روابط صمیمانه و نزدیکی داشتند توانست پایه قدرت خود را محکمتر سازد.

ذکر این نکته ضروری است که نفوذ روز افزون آمریکا در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به معنای جایگزینی این قدرت بزرگ غربی در ایران به جای دولت استعمار انگلیس نمی باشد بلکه بیشتر در جهت نوع تغییر تاکتیک انگلیسی ها مبنی بر عدم حضور علنی در صحنه سیاست طراحی و اجرا میشود. ساختار دولتی ایران و دولتمردان حاکم در دوران حکومت پهلوی تقریباً دست نخورده باقی مانده و تا سقوط این رژیم در ۲۲ بهمن ۵۷ همچنان حفظ شده بود. این بافت سیاسی به طور عمده تحت سلطه و نفوذ انگلیس و شبکه فراماسونری که حافظ منافع این دولت بوده اند و دولت آمریکا هیچگاه نتوانست در این ساختار رسوخ کرده و آن را تسخیر نماید بلکه الزاماً بر همین ساختار تکیه کرده و با تفاهم دولت انگلیس در ایران عمل می کرده است.

پس از قتل منصور شاه یکی از وزیران کابینه او را که هویدا نام داشت و تا آن زمان شهرت چندانی نداشت به نخست وزیری منصوب کرد. انتخاب هویدا به نخست وزیری یک عکس العمل شتاب زده در مقابل کشته شدن حسنعلی منصور بود و همه حکومت او را موقتی می دانستند. ولی هویدا در خدمت گذاری و فرمانبرداری از شاه از همه پیشینیان خود جلو افتاد و با همین خصوصیت بیش از دوازده سال در مقام نخست وزیری ایران باقی ماند ایندوره رامیتوان اوج قدرت شاه نامید زیرا دولت مطیع و پارلمان فاقد اختیار و مطبوعات تحت فشار سانسور بودند. ساواک هر گونه حرکت مخالفی را در نطفه خفه می کرد.

در این دوران چند واقعه بر قدرت و ثروت و غرور شاه افزود. در این مدت شاه یکبار هم از سوء قصدی که برای قتل او ترتیب داده شده بود جان سالم به در برد. و نجات خود را از این سوء قصدها نوعی معجزه و عنایت الهی تعبیر می کرد. شاه به این اعتقادات خود رنگ و بوی مذهبی می داد. در حلی که او هرگز یک مسلمان واقعی نبود و به وظایفی که هر مسلمان باید به آن عمل کند عمل نمی کرد. اعتقاد شاه به خدا و آنچه به عنوان معتقدات مذهبی او تجلی می کرد بیشتر ریشه در ادیان باستانی ایران داشت و اشتیاق او به احیای سنن و رسوم ایران باستان تا آنجا پیش رفت که مبدا تاریخ رسمی ایران را از هجرت پیامبر به تاریخ تقریبی و موهوم تاجگذاری کوروش هخامنشی تغییر داد.

مراسم پر خرج دو هزار و پانصدمین سالگرد تاسیس نظام شاهنشاهی در ایران که به منظور پیوند دادن هر چه بیشتر تاریخ ایران به دوران باستانی پیش از اسلام برگزار شد نمایانگر طرز فکر شاه در این دوره است.

در جریان برگزاری این جشن شاه خود را در اوج قدرت و سلطانی بلا منازع می دید در حالی که این جشن ها را می توان آغاز جریان سقوط رژیم سلطنتی ایران دانست. چرا که تضاد شکوه این جشن ها با فقر و بدبختی اکثریت مردم ایران حربه ای تبلیغاتی برای مخالفان رژیم فراهم ساخت.

افزایش ناگهانی درآمد نفت که هیچ برنامه اقتصادی صحیح و توأم با دور نگری برای مصرف آن پیش بینی نشده بود ظاهراً حرکتی سریع به سوی پیشرفت در کشور به وجود آورد.

ملی اجرای اجرای پروژه های نظامی و خرید های تسلیحاتی عمده و سایر برنامه های جاه طلبانه و در عین حال بی فایده موجب بروز تورم و فساد بیش از پیش شد و مشکلات و مسایل پیچیده تازه های به دنبال آورد.

شاه به تدریج باور کرد که او دیگر یک مترسک و تابع آمریکا یا انگلیس نیست بلکه با آن ها شریک و همکار است. این تصور مدت ها بر ذهن شاه حاکم بود.

شاه و اطرافیان او در این دوره بیشتر سرگرم کار های نمایشی بودند. قدرت و امکانات دولت در انحصار عده معینی از گرو های خاص از جمله شبکه فراماسونری و بهایی ها قرار داشت. این امکانات نه بر اساس استعداد و لیاقت بلکه بیشتر بر مبنای روابط و وابستگی ها به اشخاص واگذار میشد.

هر چه بر سن و مدت سلطنت وی افزوده می شد. خشن تر و انعطاف ناپذیر تر میشد و اندک اندک متمایل میشد که روش پدرش را در سلطنت تجربه کند. در حالی که نه شرایط زمان سلطنت پدرش با دوران او تطبیق می کرد و نه خود او در برخورد با مشکلات توانایی ذاتی رضا خان را داشت. او تنها در شرایط عادی می توانست قدرت نمایی کند ولی هنگام بروز خطر و بحران اعتماد به نفس خود را از دست می داد و به تنهایی قادر به اتخاذ تصمیم نبود. همین عدم اعتماد به نفس و بیم از اینکه کسی شریک قدرت او شود یا او را از اربکه قدرت به زیر بکشد موجب شد که از ارجاع پست نخست وزیر و مشاغل مهم کشوری و لشگری به مردان قوی خودداری کند. به طوری که در سالهای آخر سلطنت تقریباً همه شخصیت های قوی از اطراف او پراکنده شده بودند و حلقه مشاوران و اطرافیان شاه منحصر به عده ای افراد مطیع و متملق شده بود.

به طور کلی روشی که شاه در سلطنت در پیش گرفته بود او را از جامعه منزوی می ساخت و در حلقه ای از افراد مطیع و متملق محصور می کرد.

یکی از عوامل مهمی که در جریان انقلاب به سرنگونی شاه کمک کرد عدم اعتماد او به دیگران و وابسته کردن تمام سیستم حکومت و نیرو های مسلح به شخص خود بود. شاه با ایجاد چند سازمان اطلاعاتی دستگاه های دولتی و نظامی تحت کنترل جند جانبه قرار داده بود. در تشکیلات نیرو های مسلح ایران هیچ نیرویی نمی توانست به طور مستقل دست به عمل بزند. به طور خلاصه یکپارچگی و وحدت فرماندهی در ارتش وابسته به شخص شاه بود و به همین دلیل بود که با رفتن او از کشور ارتش یکباره متلاشی شد.

جمع بندی کلی بحث:

- ۱- قدرت سیاسی ایران حول محور پادشاهی خود کامه متمرکز بود.
- ۲- رژیم بر ارتش تا دندان مسلح و سر سپرده خود تکیه داشت. ارتشی که امرای آن مطیع مطلق شاه بودند و تنها دلیل وفاداری آن ها رفاه بیش از حد بود.
- ۳- دستگاه مخوف ساواک با اعمال ترور و شکنجه هر نوع صدای مخالفی را در گلو خفه می کرد.
- ۴- تکیه این رژیم به سلطه قدرت های بیگانه به ویژه انگلیس و آمریکا بود. نفوذ انگلیس و به دنبال آن آمریکا در دستگاه اداری و نظامی و حتی پلیس مخفی عمیق و غیر قابل انکار بود. از طرف دیگر شاه تاج و تخت خود را مدیون آن ها می دانست و دوام و بقای آن را نیز وابسته به حمایت آن ها می دید.
- ۵- فساد و رشوه خواری بر سیستم اداری حاکم بود و گسترش دیوان سالاری کارایی و توان اجرای وظایف روزمره را از آن سلب کرده بود.
- ۶- اگر چه با بالا رفتن قیمت نفت قدرت اقتصادی رژیم افزایش پیدا کرد ولی فقدان برنامه های عمرانی و اقتصادی صحیح به نارضایتی ها می افزود.
- ۷- قدرت سیاسی کلا منزوی از مردم و اکثریت گروه های اجتماعی شده بود و تمایلی هم به جلب حمایت آنها نداشت.
- ۸- با توجه به بی لیاقتی دولتمردان و اعمال سیستم غلط تصمیم گیری که معمولاً در یک نفر خلاصه و محدود می شد. نظام از حل ساده ترین مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه ناتوان بود.

۹- برای حفظ موقعیت رژیم تکیه زیادی بر تبلیغات و صحنه سازی و برگزاری جشن های پر خرج میشد.
۱۰ به ارزش ها و سنت های جامعه که ریشه مذهبی داشت نه تنها بی اعتنا بود بلکه سعی در از بین بردن ارزش های مسلط بر جامعه و جایگزینی آنها با ارزش های بیگانه با جامعه می کرد